

A New Reading in Moral Philosophy (Ethics): Evaluating Moral Realism in Monotheistic Religions

Tayebeh Khosravi¹

PhD, Department of Philosophy and Theology, University of Qom

Received: 2023/07/10 | Accepted: 2023/08/04

Abstract

Enrique Dussel's intellectual movement in Latin America, through its critique of imperialism, colonialism, racism, and all forms of discrimination and injustice, claims that modern oppression and colonialism are products of Western modern philosophy. He argues that the solution to contemporary injustices lies in embracing a philosophy of liberation. However, since Dussel's works lack a coherent philosophical foundation upon which to build such a philosophy, it is necessary to examine moral realism within the world's monotheistic religions to clarify the realization of the liberation ideals proposed by such philosophers .

Given that human voluntary actions necessitate moral judgments, adherence to a religiously-based moral realist system can guide individuals and societies toward rational and ethical choices. The regulation and management of human voluntary actions are so crucial that, despite the modern trend of secularization, humanity has never been without the need for binding criteria for moral actions. Indeed, in atheistic and materialistic philosophies, moralism often receives even greater emphasis. As a result, today, ethics is recognized as a field that can be studied independently of religion. Therefore, the validation of moral propositions and religious ethical rulings has significant relevance in the modern era.

Keywords: Moral Philosophy, Monotheistic Religions, Moral Action, Good, Good and Evil, Philosophy of Liberation.

1. E-mail: Tasnimkhosravi1400@gmail.com



ارزیابی واقع‌گرایی اخلاقی در ادیان توحیدی

طیبه خسروی^۱

دانش‌آموخته دکتری گروه فلسفه و کلام، دانشگاه قم

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۱۹ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۱۳

چکیده

جریان فکری انریکه دوسل در آمریکای لاتین، با نقد امپریالیسم و استعمار و نژادپرستی و هر گونه تبعیض و بی‌عدالتی، مدعی است که ظلم و استعمار مدرن زائیده فلسفه مدرن غرب است و راه برون رفت از بی‌عدالتی‌های موجود تمسک به فلسفه آزادی بخش است. اما از آنجا که در آثار او ردپایی از ارائه فلسفه منسجمی که بتوان فلسفه آزادی‌بخش را بر آن بنا کرد، دیده نمی‌شود، جا دارد که در تبیین تحقق آرمان‌های آزادی خواهانه چنین فلاسفه‌ای، به واکاوی واقع‌گرایی اخلاقی در ادیان توحیدی جهان بپردازیم. لذا از آنجا که رفتارهای اختیاری انسان منشأ نیاز او به احکام اخلاقی است، التزام به یک نظام اخلاقی واقع‌گرای دینی می‌تواند انسان و جامعه را به انتخاب‌هایی درست و عقلانی هدایت کند. کنترل و سامان‌دهی رفتارهای اختیاری انسان به قدری اهمیت دارد که هر چند بشر عصر حاضر به سوی دین‌گریزی حرکت می‌کند، هیچ‌گاه از تدوین معیارهای الزام‌آور برای افعال اخلاقی بی‌نیاز نبوده و چه بسا در فلسفه‌های الحادی و مادی، اخلاق‌گرایی از حمایت بیشتری برخوردار است. به همین جهت امروزه اخلاق به عنوان دانشی که می‌توان آن را جدای از دین مورد مطالعه قرار داد شناخته می‌شود. به همین جهت، اثبات واقعی بودن گزاره‌ها و احکام اخلاقی دینی در عصر حاضر

1. E-mail: Tasnimkhosravi1400@gmail.com

اهمیت چندانی دارد. مهم‌تر اینکه با وجود تمام توجهاتی که جریان‌های الحادی بر اخلاق و ملاک تعیین ارزش دارند، نمی‌توان معیار دقیقی برای افعال اخلاقی انسان در این مکاتب مشاهده کرد چرا که این ملاک‌ها به سمت ارزش‌های نسبی و غیر واقعی حرکت می‌کند. لذا این سوال مطرح است که چه مبنای عقلانی برای افعال اخلاقی مبتنی بر ادیان توحیدی می‌توان تعیین کرد که همه انسان‌ها بدان ملتزم باشند و از نظر عقلی بتوان دلایل کافی برای آن ارائه داد. آیا می‌توان جوامع انسانی را تحت یک نظام واحد اخلاقی درآورد؟ نقش و کارکرد دین در رسیدن به چنین آرمانی چیست؟

واژگان کلیدی

اخلاق، فلسفه اخلاق، ادیان توحیدی، فعل اخلاقی، خیر، خوب و بد، فلسفه‌رهایی بخش.

مقدمه

انریکه دوسل به عنوان پدر فلسفه آزادی‌بخش در آمریکای لاتین در اوائل دهه ۱۹۷۰ اندیشه‌های آزادی‌خواهانه خود را در کتاب «به سوی فلسفه آزادی آمریکای لاتین» منتشر کرد. او با نقد امپریالیسم و استعمار و نژادپرستی و هر گونه تبعیض و بی‌عدالتی، تلاش می‌کند مبانی فلسفی آنها را باطل معرفی کند. چرا که او معتقد است که ظلم و استعمار مدرن زائیده فلسفه مدرن غرب است.

اینکه چگونه فلسفه ما را در زدودن ظلم از جهان یاری می‌دهد، را می‌توان در تبیین واقع‌گرایی اخلاقی دینی به عنوان اساسی‌ترین راهکارهای نفی و بطلان فلسفه‌هایی به کار برد که امروزه به عنوان ابزاری در دست ظالمان و مستکبران در آمده‌اند. بدین منظور، از آنجا که دوسل در آثار خود به صراحت حرفی از موضع‌هنجاری خود نمی‌زند و چون او بسیاری از ساختارهای فلسفی فیلسوفان را قبول ندارد و همیشه در پی این است تا اندیشه آزادی‌بخش خود را طرح کند و از آثار و اندیشه‌های دیگران به عنوان میانجی و موید در تایید تفکر خود استفاده می‌نماید و

نام این اخلاق فلسفی را اخلاق زندگی می‌گذارند، تبیین واقع‌گرایی اخلاق و ارتباط مستقیم آن با مبانی دینی می‌تواند راهی علمی و فلسفی برای تحقق اندیشه دوسل باشد. از طرفی دوسل بر الهیات مسیحی به عنوان مصداقی برای تحقق عدالت و نفی ظلم یاد می‌کند و بر ضرورت بهره‌گیری از آموزه‌های مسیحیت در رهایی انسان از ظلم تاکید می‌کند.

در این راستا لازم است تبیینی فلسفی را بنا نهاد که نشان دهد به چه نحو، چنین آرمانی را می‌توان در ادیان توحیدی تحقق بخشید. در غیر اینصورت نمی‌توان دلایل محکمی برای دفاع از دین در تحقق آرمان‌های آزادی خواهانه ارائه داد. با اثبات واقع‌گرایی اخلاقی و زدودن اسارت‌های فکری روشن می‌شود که دین امری درونی نیست و با واقعیات عینی و جهان عینی مرتبط است و برای نجات و رهایی از اوضاع نابسامان اجتماعی و تحقق عدالت اجتماعی در جهان، بهترین تبیین فلسفی است.

امروزه مکاتب اخلاقی بر اساس اختلاف نسبت به واقعی بودن و یا غیرواقعی بودن احکام اخلاقی، به دو گروه واقع‌گرا و ضد واقع‌گرا تقسیم می‌شوند. به گونه‌ای که از سده هیجدهم معرفت و اخلاق و دین با بحران مواجه شده است و تا کنون فلاسفه و متکلمان جهان راه حل‌های متعدد و متنوعی را برای رفع این چالش مهم ارائه داده‌اند. غیر واقع‌گرایان، اعتبار احکام اخلاقی را تابع دستور، احساس و یا قرارداد می‌دانند و معتقدند گزاره‌های اخلاقی حکایت از خارج نمی‌کند و این واقعیات را در عالم خارج و مستقل از ذهن انکار می‌کنند و اگر وجودی نیز برای آنها تصور می‌کنند، آن وجود مستقل از ذهن نخواهد بود و تلازمی میان واقعیت و ارزش نیست. در مقابل واقع‌گرایی معتقد است که در عالم ملاکی واقعی و عینی وجود دارد که معیار عمل انسان است. واقع‌گرایان مکاتب مختلفی دارند که اغلب مدعی هستند که امور اخلاقی مستقل از ادراک و احساس و امیال و باورهای انسان هستند.



بر اساس اینکه، هر آنچه واقعیت خارجی دارد، موجود است و منشاء اثر است، در دفاع از واقع‌گرایی اخلاق باید ثابت شود که متعلق احکام اخلاقی، وجود حقیقی دارند و به مثابه اجزایی واقعی در نظام عالم جریان دارند، طوری که باورهای فرد نمی‌تواند این واقعیت را غیر واقعی سازد و باورهای فرد صرفاً در میزان تعهد به احکام اخلاقی نقش دارند. یعنی حتی اگر بپذیریم که انسان بدون التزام به دین هم اخلاق را درک می‌کند، هنوز نمی‌دانیم درک خوب و بد و احکام اخلاقی محصول چیست؟ شاید پاسخ به همین سوال وجه افتراق مکاتب الهی و غیر الهی اخلاقی باشد. در این تحقیق، به روش عقلی و تحلیلی و کاملاً برون‌دینی، بر نقش دین به عنوان کنترل‌کننده اختیار انسان تاکید می‌شود به گونه‌ای که در اثر ادراک «خیر بیشتر» او را به سمت عمل اخلاقی منطبق بر واقع ترغیب می‌کند. بنابراین مسأله‌ای که در پژوهش حاضر دنبال می‌شود، اثبات واقع‌گرایی اخلاق دینی به عنوان تنها مکتب واقع‌گرایی اخلاقی، به شیوه عقلی است. بنابراین سوال اصلی این است که چگونه می‌توان واقع‌گرایی در اخلاق را ثابت کرد؟ لذا «واقع‌گرایی اخلاقی دینی» عنوانی است که در این پژوهش تلاش شده است تا به عنوان راهی عقلی و فلسفی، دین را به عنوان الگویی نجات بخش معرفی کند. چرا که واقع‌گرایی اخلاقی تنها در سایه تبعیت از آموزه‌های عملی ادیان توحیدی در جوامع انسانی تحقق می‌یابد.

تبیین واقع‌گرایی در اخلاق

یکی از مهم‌ترین شبهاتی که در اثبات و تبیین واقع‌گرایی در اخلاق مطرح است این سوال اساسی است که «خوب» چیست و چگونه قابل تشخیص است و چرا انسان «خوب» را درک می‌کند؟ آیا در عصر حاضر هم چنان با نگرش جبرگرایی و ترس و امید به پاداش الهی باید افراد را در قید و بند و حصار اخلاق نگه داشت؟ به راستی خوب و بد چگونه قابل تبیین هستند؟ اگر انسان خوب و خیر را درک نمی‌کرد آیا دستورات ادیان حتی از روی جبر و ترس نیز توان ملزم ساختن او را به فعل اخلاقی

داشت؟ و آیا اساساً اخلاق بدون درک خوب و خوب تر معنا داشت؟

به نظر می‌رسد که ریشه چالش‌های عصر حاضر را باید در «تجربه‌گرایی» جستجو کرد و راه کار اساسی آن تبیین و تدوین نظام معرفت‌شناسی عقلی برای دستیابی به «یک مکتب واقع‌گرای دینی»، در اخلاق است تا بتوان اخلاق و دین را اصولی واقعی و مرتبط با حیات مادی بشر معرفی کرد که تاثیر واقعی و عینی در جهان دارند. چنان که شاهد شکل‌گیری بسیاری از مکاتب غیر واقع‌گرا مبتنی بر معرفت‌شناسی تجربه‌گرا هستیم؛ هر چند مکاتب عقل‌گرا نیز تا کنون موفق به دراندازی طرحی جامع برای تاسیس نظام اخلاقی واقع‌گرا نشده‌اند.

در تحقق این هدف آنچه اهمیت دارد بنا کردن واقع‌گرایی بر مبانی معرفت-شناختی‌ای است که بتواند اخلاق را به سمت واقع‌گرایی دینی پیش ببرد چرا که واقع‌گرایی الزاماً انطباق دین و اخلاق را در بر ندارد و هنوز دین در برخی مکاتب واقع‌گرا و مکاتب ناواقع‌گرا به مانند پازلی ناجور به نظر می‌رسد تا جائی که حتی موحدان نیز در برقراری ارتباط بین دین و اخلاق با چالش‌های متعددی دست و پنجه نرم می‌کنند و شاهد تخطی بسیاری از موحدان از آموزه‌ها و محدودیت‌های اخلاقی ادیان هستیم. چنان‌که غیر واقع‌گرایان خداناباوری هم‌چون داوکینز و هریس تاکید دارند که دین، مخرب اخلاق است و حتی بر عدم قدرت دین در ایجاد التزام به اخلاق، در جوامع دینی تاکید می‌کنند. علاوه بر اینکه مکاتب واقع‌گرا نیز هنوز به مبنای واحدی در واقع‌گرایی نرسیده‌اند. لذا از آنجا که خوب یک مفهوم کلی است که بر مصادیق زیاد اخلاقی دلالت دارد، باید صرف‌نظر از ملاک و مرجع تعیین خوب و بد، ابتدا بدانیم چرا انسان‌ها به دنبال خوب هستند؟

در جهت دستیابی به مسأله فوق آنچه از اهمیت ویژه و کلیدی برخوردار است جایگاه ادراک آدمی در فهم خوب و بد است. در واقع این سوال مطرح است که انسان چگونه اشیا و مفاهیمی را دارای خیر بیشتری نسبت به امور دیگر می‌داند؟ بر اساس اینکه هر موجودی ذاتی دارد، انسان نیز دارای قوا و استعدادهای علی



است. چنان‌که همین قوا و استعداد‌های علی به موجودات اجازه تغییر و فعلیت یافتن را می‌دهد. چنانکه ایلس اراده آزاد انسان و اختیار و تصمیم‌گیری‌های او را از جمله خواص علی او می‌داند (Ellis, 2012, p.71). همچنین بر اساس اینکه نظام عالم ماده آمیخته به قوه و فعل است، خود انسان هم به عنوان موجودی که قوه‌های زیادی دارد در پی بالفعل کردن استعداد‌های خود به دنبال عوامل فعلیت بخش آنها است. بنابراین آنگونه که ارسطو معتقد است که در میان اشیا موجود همیشه یکی بهتر و کامل‌تر و بالفعل‌تر است (ارسطو، ۱۳۹۹، ص ۲۹۰). از طرفی هر آنچه در عالم ممکنات موجود می‌شود، از درجه‌ای از وجود بهره‌مند است و روشن است که اگر انسان درکی از وجود و تمایزات عینی و واقعی جهان نداشت، درکی از اشیا و روابط جهان نداشت تا خوب و خوب‌تر قابل فهم باشد. بنابراین خوب هم به همین امور وجودی تعلق می‌گیرد و به تبع دارای مراتب نقص و کمال است.

در دست‌یابی به مبانی یقینی معرفت، اصل امتناع تناقض به عنوان معرفتی یقینی از اهمیت و جایگاه کلیدی و مبنایی برخوردار است. چنانکه ابن‌سینا معتقد است که معرفت یقینی، معرفتی است که نقیض آن ممکن نباشد و گرنه علم نیست، بلکه ظن یا شبه علم است (ابن‌سینا، بی‌تا، صص ۱۵ و ۵۱)؛ لذا بدون ادراک حسی، اولیاتی مانند «اجتماع نقیضین محال است» تصدیق نمی‌شود (ابن‌سینا، بی‌تا، ص ۱۲۲)؛ ملاحظه را نیز وجود را - که عین خارجیت یا واقعیت است - نخستین و روشن‌ترین تصور می‌داند و معرفت همه امور را وابسته به معرفت وجود لحاظ می‌کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۴۶، ص ۱۴). لذا به سبب اینکه درک تمایزات عالم ماده، تحت عنوان «اصل امتناع تناقض» و درک قوه و فعل، نخستین عامل هدایت بشر به سوی شناخت جهان است، با انکار این اصل، علم انسان به جهان، از اساس فرو می‌ریزد، همانگونه که به بیان ابن‌سینا این ادراک، جزء اولیات بدیهی است که با درک تمایزات خارجی اشیا به طور یقینی برای فاهمه قابل درک است؛ بنابراین از جهت نیاز به

ادراک حسی و عقلی، اکتسابی و از جهت بی‌نیازی به واسطه در تصدیق آن، غیر اکتسابی است؛ یعنی از تصدیقات مقدم بر خود حاصل نیامده است (ابن‌سینا، بیتا، ص ۵۱). به همین جهت است که ابن‌سینا ارتباط حسی با خارج را به جهت مستعدشدن نفس برای پذیرش اولیات، ضروری می‌داند (ابن‌سینا، بیتا، صص ۵۰۴ و ۸۲۰) و به نظر می‌رسد مقصود از شناخت‌های فطری، همین استعداد ذاتی در نفس باشد. بر این اساس، واقع‌گرایی به معنای باور به وجود داشتن «ذات» و «خواص ذاتی»، «واقعیت» و «خواص واقعی» یک چیز است. این دیدگاه که امروزه در علم و اخلاق کمرنگ شده است، ریشه در دیدگاه‌های ارسطو دارد. او معتقد بود برای شناخت جهان باید از محسوسات آغاز کرد؛ یعنی از آنچه نزد ما حاضر و اقدم است (نک: ارسطو، ۱۳۹۹، ۱۹۸۲ الف ۲۳). نزد ارسطو، هستی اشیاء اولین چیزی که متعلق ادراک واقع می‌شود. علم به «موجود بما هو موجود» مبنای شکل‌گیری همه علوم است زیرا هستی را از هیچ شیء ای نمی‌توان جدا کرد. بنابراین احکام آن هم همواره همراه این وجود و هستی می‌باشد. ارسطو ادامه می‌دهد که اشیاء به واسطه ذاتشان قابل تشخیص هستند. چرا که هر شیء ای همان است که درک می‌شود و اگر ذات مختص به خود را نداشت نه درک می‌شد و نه قابل شناخت بود (Aristotle, 1995, 100b6-25).

بر این اساس ایس معتقد است که اصول اخلاقی فردگرایانه، اصول اخلاقی درونی‌ای‌اند که از هر گونه تاریخ و فرهنگی مستقلند و عبارت از فضایل طبیعی‌ای‌اند که جهانی بوده و مستلزم هیچ گونه قانون‌گذاری نیستند (Ellis, 2012, p.24). ترحم، عدالت و صداقت و اصول متفرع بر آنها همچون اصول تساوی اجتماعی و احترام متقابل، از جمله اصول اخلاقی فردگرایانه نوع آدمی‌اند و در طبیعت و ذات آدمی ریشه دارند. ایس اصول اخلاقی فردگرایانه را اصولی فطری و درونی دانسته است. اصول اخلاقی اجتماعی هم هر چه که باشند، در مقام ایده‌آل‌های اجتماعی باید ایده‌آل‌هایی باشند که با اصول اخلاقی فردگرایانه یعنی ایده‌آل‌های شخصیت، در



ارتباط باشند. اینها اصول اخلاقی اجتماعی مبتنی بر طبیعت آدمی‌اند (Ibid, pp.7, 183, 27). دوسل نیز معتقد است انسان را دارای موقعیتی متمایز از سایر موجودات است و انسان را به جهت اینکه دارای زندگی آگاهانه است، مسئول و موثر بر زندگی خود می‌داند (دوسل، ۲۰۱۶، ص ۱۶).

بنابراین آنچه مسلم و قطعی است درک مشترک انسان‌ها از خوب و خوب‌تر است و بدین ترتیب هر آنچه «وجود» دارد، ملاک و مبنای خوب و بد قرار می‌گیرد. چرا که انسان جز امور وجودی چیزی را در جهان نمی‌یابد. به بیانی دیگر می‌توان گفت که انسان‌ها درک مشترکی از واقعیت دارند و خوب و بد را درک می‌کنند. و این مبنا و ادراک مشترک اولین عامل درک خوب و بد است. مبنایی که از یک طرف مرتبط با واقعیت جهان خارج است و از طرف دیگر ریشه در ادراک انسان دارد. به همین جهت، زمانی که انسانی دروغ می‌گوید بر این گمان است که خیر بیشتری را برای کمال و حرکت از قوه به فعل به سوی خود جلب می‌کند. و این «خیر بیشتر» قطعاً از امور وجودی جهان است. اموری مانند مال بیشتر، محبت بیشتر، و به طور کلی «تصور ضرر کمتر» نسبت به زمانی که حقیقت را بیان کند. بنابراین هر چند انسان‌ها در این ادراک کلی مشترک هستند اما اختلاف در مبنای ارزش‌گذاری است؛ اینکه کدامین مرجع اخلاقی قدرت الزام بر نفی دروغ و نواهی اخلاقی را دارد؛ فرد، جامعه، دین و ...

بدین سان اخلاق بی‌مبنا و معیار نیست، آن‌گونه که غیر واقع‌گرایان معتقدند که چون امور اخلاقی وجود ندارند، رجوع به متخصص اخلاق معنا ندارد. جالب است که گراد گریند معتقد است که واقع‌گرایی ملازم جبر است و تهدیدی است برای آزادی و تصمیم‌گیری. چون احساسات من وابسته به من است. در حالی که واقعیت داشتن و نداشتن در اختیار من نیست (مک‌ناوتن، ۱۳۸۶، ص ۳۱). در حالی که اگر مبانی نظری و معرفت‌شناختی علم بر واقع‌گرایی بنا شود، اخلاق نیز به سمت

وحدت و واقع‌گرایی پیش می‌رود. نه آنچنان که کانت با انگاره اثبات‌ناپذیری وجود خدا در فلسفه نظری، به اخلاق متوسل شد؛ غافل از اینکه اخلاق بدون تمسک به واقعیت‌های خارجی و عینی بودن «خوب»، نمی‌تواند واقعی باشد و خدا و دین هم در صورتی در اخلاق اثبات‌پذیر است که واقعی بودن خوب و بد اخلاقی اثبات شود. بنابراین خیر نیز به سبب داشتن حیثیت واقعی و مادی در جهان خارج، قابل ادراک عقلی است. به بیانی دیگر، خوب و خوب‌تر به واسطه درک تمایزات وجودی عالم، ذات و واقعیت دارد؛ پس درک می‌شوند. بر این اساس روشن است که عامل اساسی تفاوت در مکاتب اخلاقی تعیین معیار برای خوب و بد است نه اصل خوبی و بدی. بدین معنا که خوب و بد اگر ساخته انسانها باشد چندان ضمانت اجرا و التزام آور نیست اما اگر واقعی بودن آن در پرتو اثبات خدا و اوامر الهی اثبات شود می‌تواند به عنوان خیر اعلی و واقعی در جامعه انسانی که همواره به دنبال خیر بیشتر هستند التزام اختیاری ایجاد کند. چرا که میل به خیر بیشتر و درک خوب، ذاتی فاهمه انسان است.

بنابراین از آنجا که ما نمی‌توانیم بر احساسات خود هر چند قوی باشند اعتماد کنیم، ممکن است احساسات ما نامعقول باشد یا ناشی از خودخواهی و شرایط فرهنگی باشد. چنان که احساسات مردم به آنها چنین القا می‌کند که نژادهای دیگر پست‌اند. چنانکه برخی به حبس مجرم رای می‌دهند و برخی با آن مخالفند. و چون کار اخلاقی درست، کاری است که در هر شرایطی بهترین ادله برای انجام آن وجود دارد و این مساله، یک ضرورت عام منطقی است که همه صرف‌نظر مواضع خاص اخلاقی خود باید آن را بپذیرند. اما قضاوت چندان کار راحتی نیست. زیرا یکی از این موانع تشخیص «واقعیت» است (ریچلز، ۱۳۹۹، ص ۳۳-۳۵). در حقیقت اگر همه انسان‌ها طالب خیر و خوب‌تر هستند چه نیازی به احکام اخلاق داریم؟ درک خوب و خوب‌تر، چگونه انسان را به معیاری واحد در تشخیص ملاک خوب‌تر هدایت می‌کند؟



تبیین نحوه ارتباط «ادراک مشترک خوب» در میان انسان‌ها با ضرورت «کشف معیاری واحد» برای انتخاب خوب می‌تواند راه‌کاری نهایی و نجات بخش برای جوامع انسانی باشد. لذا روشن است که دانستن این ملاک ملازم با جبر نیست چرا که انسان، ذاتاً به دنبال «خوب» است نه به دنبال شر، تا نشان دادن الگوی انتخاب «خوب»، جبرگرایانه تلقی شود و یا منافی اختیار و آزادی او محسوب شود. پس نشان دادن خیر حقیقی و حداکثری، منافاتی با اختیار انسان ندارد. لذا از آنجا که باور بر اساس علم به واقعیت شکل می‌گیرد باید بتوان این واقعیت عینی حقیقی را یافت و چون حقیقت قابل صدق و کذب است باید بتوان برهانی فلسفی در همسو بودن اختیار انسان و اخلاق ارائه داد که برای همه جوامع قابل پذیرش باشد و دلیلی در آن ارائه شود تا انسان‌ها با میل و اختیار خود پذیرای آن باشند. اکنون که فهمیدیم خوب، امری وجودی است، این سوال مهم مطرح است که خوب چگونه قابل تشخیص است؟ در واقع ما هم قبول داریم که بدون دین هر کسی مجاز است ملاک‌هایی برای خوب و بد و اخلاقی معرفی کند، اما به راستی آیا انسان صلاحیت جعل خوب و اصول اخلاقی را دارد؟

رابطه واقع‌گرایی در اخلاق با الزامات دینی: سعادت انسان در واقع‌گرایی دینی

ذهنیت‌گرایی اخلاقی (subjectivism) عبارت است از این اندیشه که آراء اخلاقی ما بر احساسات ما مبتنی هستند. ذهنیت‌گرایی جملات اخلاقی را مانند گزاره‌های ناظر به واقع و خبرهایی که از نگرش گوینده، تفسیر می‌کند. یعنی خبر از واقعیتی از نگرش فرد نسبت به عمل خاصی است و مردم از خطا مصون هستند. بر اساس این دیدگاه درست یا نادرست عینی وجود ندارد. این یک واقعیت است که برخی مردم جنگ طلب یا صلح طلب‌اند. اما اینکه یکی از آنها خوب و دیگری بد است واقعیت ندارد و هنگامی که می‌گوییم چیزی شر است تنها احساس خود را بیان می‌کنیم.

ذهنیت‌گرایی این پیامد را دارد که همه ما می‌توانیم مصون از خطا باشیم و تلاش برای تصحیح داوری‌ها غیر ممکن خواهد بود. بنابراین هر چند فرد صادقانه احساس خود را بیان کند اما ملاکی برای خطا بودن آن نداریم. چرا که احساس او این عمل را تایید کرده و خوب می‌داند. پس هیچ کس نمی‌تواند با نظر دیگری مخالفت کند. بنابراین وقتی ما اختلاف را واقعا در تایید و رد یک عمل می‌بینیم معلوم می‌شود که ذهنیت‌گرایی نمی‌تواند صحیح باشد (منفرد، ۱۴۰۰، ص ۳۷). اما آیا اگر همه انسان‌ها خوب و خوب‌تر را درک می‌کنند، واقعا ملاکی برای تعیین خوب و خوب‌تر و خیر مطلق وجود ندارد؟ آیا ادراک خوب به تنهایی موجب سعادت انسان می‌شود؟ اکنون که همه انسان‌ها مشترکاً به دنبال خوب هستند، چه کسی صلاحیت معرفی خوب را دارد؟ چالشی که حتی واقع‌گرایی هم با آن مواجه است این است که صرف‌نظر از واقعیت خارجی داشتن اخلاقیات، چطور بدانم که این اصول، باید و نباید دارد یا نه؟ چگونه می‌توان به اوامر ادیان توحیدی یقین پیدا کرد و این احکام را به وجود خدا پیوند زد؟ بدین معنا که اخلاق چگونه می‌تواند ملاکی در تعیین خوب و بد در اختیار داشته باشد تا بتوان با اعتماد بر آن خوب را برگزید؟ مهم‌تر اینکه چه عاملی انسان‌ها را سمت و سوی انتخابی که خیر اعلی و حداکثری را در پی دارد، سوق می‌دهد؟ و در صورت ایمان به خدا و پذیرش دین، چه تضمینی برای عمل به آنها وجود دارد؟ روشن است که با طرح سوال اخیر می‌خواهم بگویم که حتی عدم التزام به دستورات دینی در موحدین نیز امری است که باید آن را در همین بخش جستجو کنیم. بدین بیان که حتی ایمان به خدا به تنهایی، برای موجودی به نام انسان که حتی بدون دین هم خوب و بد را درک می‌کند و همواره طالب خیر است، یک تضمین محکم برای انجام فرامین الهی نیست. این تضمین محکم از کجای ایمان به خدا به دست می‌آید؟ چگونه می‌توان ثابت کرد که انسان‌ها صلاحیت جعل احکام اخلاقی را ندارند؟ بدین معنا که آیا فرمان خدا کاری را خوب یا بد می‌کند و یا کارها و اشیا، خوب و بدی ذاتی دارند و امر و نهی الهی بر



اساس آن تعیین می‌شود؟

در سفر پیدایش آمده (۱۶:۲۰) که خدا به ما امر کرده تا راستگو باشیم. بر این اساس دلیل اینکه باید راستگو باشیم صرفاً این است که خدا آن را از ما خواسته است. صرفنظر از فرمان خدا راستگویی نه خوب است و نه بد. اما این مساله مشکل ساز است چون نشان می‌دهد که فرامین خدا بی‌ملاک است. یعنی خدا می‌توانست فرامین دیگری صادر کند. مثلاً فرمان دهد دروغگو باشیم. پس فرمان او دروغ‌گویی را خوب می‌کرد. پس خیر بودن خدا بی‌معنا خواهد بود (ریچلز، ۱۳۹۹، ص ۹۱).

لایبنتس در جستاری در باب متافیزیک آورده است که: اگر کسی بگوید چیزها به واسطه قاعده‌ای درباره خوبی، خوب نیستند، بلکه صرفاً به واسطه اراده خداوند خوبند، بی‌آنکه بفهمند همه مهر و جبروت خداوند را از میان می‌برد. زیرا به چه دلیل خداوند را برای آنچه انجام داده ستایش می‌کنیم، در حالی که اگر دقیقاً عکس آن را انجام می‌داد باز به همان اندازه قابل ستایش بود؟ (Leibniz, 1686, p.465). در واقع از این سخن بر می‌آید که خوب و بد ملاک واقعی و عینی دارند و وابسته به امر و نهی خدا نیستند. اینکه چگونه می‌توان از واقع‌گرایی در اخلاق به سمت دین رفت، یکی از کلیدی‌ترین نکات در اثبات واقع‌گرایی اخلاق است. چرا که در اثبات واقع‌گرایی هدف ما اثبات این نیست که گزاره‌های اخلاقی قابل صدق و کذب هستند و یا مستقل از ذهن و دارای حقیقت خارجی هستند. آنچه می‌تواند واقع‌گرایی اخلاقی را به دین پیوند بزند توجه به این است که خوب به واسطه وجودی بودن درک می‌شود. یعنی اینکه چرا خوب و خوب‌تر هست و درک می‌شود. نه اینکه چون فعل خوب تر اثر بهتری دارد، پس متعلق اخلاق، اموری واقعی هستند. چنان‌که ارسطو معتقد است که در جنب موجود، هیچ‌گونه لاوجودی وجود ندارد، از این رو بر آن است که تنها یک چیز وجود دارد، یعنی تنها موجود وجود دارد و غیر آن هیچ نیست (ارسطو، ۱۳۹۹، ص ۴۱).

آکوئیناس در برهان مبتنی بر مراتب وجود می‌گوید: به ترتیبی که امور واجد درجات بالاتری از حقیقت هستند، واجد درجات بالاتری از وجود نیز هستند. در واقع حقیقت دارای مرتبه‌ای متعالی است و حقایق بر پایه تقرب به آنچه حقیقت مطلق است، از حقیقتی کمتر یا بیشتر برخوردارند. بنابراین چیزی وجود دارد که در عالی‌ترین مرتبه حقیقت است و علت وجود هر خیر و کمال است. که ما آن را خدا می‌نامیم (Aquinas, 1992, p.6). بدین بیان که هر گاه دو چیز با هم مقایسه شوند که یکی کامل و دیگری کامل‌تر است. در این موارد باید شی مطلق وجود داشته باشد تا آن دو نسبت به آن شی مطلق مقایسه شوند. یعنی همه ربوبیت و حاکمیت مطلق الهی به سبب علم به خیر اعلی در نظام هستی است. و انسان برای بهره‌مندی از این خیر مطلق ناگزیر به تمسک به اوامر الهی است. و اگر نتوان چنین نظام واقعی را برای بشریت ارائه داد نمی‌توان هیچ چیز را خوب یا بد دانست و هر خطایی می‌تواند خوب دانسته شود و هر خوبی می‌تواند بد دانسته شود و مثلاً نمی‌توانیم ثابت کنیم که سقط جنین درست است یا نادرست و نمی‌توان معیاری برای عدالت به دست آورد.

بنابراین از آنجا که هر انسانی به دنبال جلب خیر بیشتر به نفع خود است، هر انسانی در نگاه اول دلایل کافی برای مخالفت با هر دین الهی یا قانون بشری را دارد. اما از آنجا که در زندگی اجتماعی همه انسان‌ها به میزان برابر حق دست‌یابی به خیر را دارند، و انسان‌ها در عمل به احکام اخلاقی، در درجه اول منفعت فردی خود را دلیلی برای التزام بدان در نظر می‌گیرند، آنچه از اهمیت به سزایی برخوردار است، یافتن فرامین اخلاقی‌ای است که حقیقتاً خیر بیشتری در پی داشته باشد و از طرفی، جاعل آن نفعی در جعل احکام اخلاقی نداشته باشد و مهم‌تر اینکه خیر واقعی را بشناسد. همچنین مهم‌ترین ویژگی این نظام اخلاقی را باید در گرایش اختیاری افراد بدان و نقش خودکنترلی آن دانست. لذا هر انسان آگاه و متفکری در درجه اول به دنبال منبع دستورات اخلاقی است.



بدین سان از آنجا که همه انسان‌ها در درک خوب و بد واقعی دچار خطا و خودخواهی می‌شوند، اگر خواهان درک سرشت اخلاق هستیم باید توجه خود را به دلایل معطوف داریم. حقیقت اخلاقی نتیجه‌ای است که مورد تایید ادله است. یعنی مستقل از خواست و تفکر ما صادق‌اند. چیزی با میل و خواست ما خوب یا بد نمی‌شود. پس ما در قضاوت اخلاقی جایز الخطا هستیم. زیرا ممکن است درباره فرامین عقل دچار خطا شویم. زیرا عقل صرف نظر از عقاید و امیال ما حکم می‌کند (ریچلز، ۱۳۹۹، ص ۷۸).

بدین سان با اثبات وجودی بودن خوب و مرتبط بودن اخلاق با خوب، اولین نتیجه مهم و اساسی که در اثبات ارتباط اخلاق و دین به دست می‌آید این است که «هر وجودی علتی دارد، خوب وجودی است. پس خوب علتی دارد». همچنین به سبب اینکه همه انسان‌ها خیر بیشتر را طلب می‌کنند، تراحم در خواسته‌ها به وجود می‌آید و ضرورتاً جوامع انسانی به قوانینی برای رسیدن به خیر واقعی و حداکثری و همگانی نیاز دارند. اما اگر جاعل قانون انسان باشد، چون انسان خواهان خیر برای خود است و همچنین به خیر همه انسان‌ها و کل نظام جهان آگاه نیست، نمی‌تواند قانون جامعی وضع کند. بنابراین خالق نظام اخلاقی نمی‌تواند انسان باشد. اما آیا همه خداپاوران در پای‌بندی دینی به اخلاق موفق بوده‌اند؟ دین چگونه می‌تواند الزام اخلاقی و انتخاب خیر بیشتر را تضمین کند؟

با درک خیر به عنوان واقعیتهای وجودی که منشاء آثار است، چون هر آنچه منشاء آثار است دارای اثر واقعی علی معلولی است، راز تبعیت از دین و رسیدن به تقوا در رسیدن به مرحله‌ای است که انسان باور و یقین پیدا کند که رفتارهای اخلاقی او در جهان منشأ آثار واقعی است. در حقیقت درک نظام علی معلولی، از مهم‌ترین عوامل التزام و پایبندی به دین است. لذا با اثبات وجودی بودن اخلاقیات می‌توان گامی در رسیدن به این هدف برداشت. چرا که هر چند افراد با تقلید یا برهان خدا را پذیرفته

باشند اما اگر این براهین همراه با درک نظام علی جهان و فاعلیت مطلق الهی در جهان نباشد، ثمره عملی و تبعیت مطلق در پی نخواهد داشت. چنان که امروزه هر چند نظام علیتی جهان در قالب علم جدید پذیرفته است و طبیعت تبیین علمی دارد اما به سبب قطع اتصال آن با علت ماورائی، تبیین های علمی ناقص و در وادی الهیات و اخلاق ناکافی هستند. بنابراین مهم ترین و زیربنایی ترین بخش پژوهش بر مبانی معرفت شناختی و مابعدالطبیعی علم جدید و رابطه آن با اخلاق و فاعلیت الهی در جهان بنا می شود. و از ثمرات مهم آن، وابستگی دائمی نظام علی جهان به علت فراطبیعی است. و چون ثابت می شود که افعال ارادی و اختیاری انسان به عنوان علل و عوامل موثر در نظام حیات جهان تاثیر واقعی دارد، علم به خیر بیشتر در حیطه علم الهی است و نه در حیطه علم انسان. بنابراین خدا به عنوان خالق نظام آفرینش مادی، به اموری که خیر بیشتری برای حیات دارند عالم است. و تبعیت از دین که گویای حقیقت نحوه رفتار انسان در طبیعت مادی است، منجر به وصول خیر حداکثری به انسان ها می گردد. بنابراین بنای واقع گرایی در اخلاق بر دو اصل مهم وجودی بودن رفتارهای اخلاقی انسان و جهان موجبتی نهاده می شود. که در نهایت با اثبات وجود خدا در این نظام، ضرورت تبعیت از دین برای جلب خیر حداکثری روشن می شود. لذا زمانی که اخلاق، جعل الهی پیدا می کند، حس منفعت جوینی انسان در جهت کسب کمال و خیر بیشتر، یقیناً دین را بهترین الگو در معرفی نظام اخلاقی می شناسد. زیرا حقیقتاً به نقش تکاملی انتخاب های اخلاقی خود باور پیدا کرده است و چنین باوری، عمل افراد را اصلاح می کند.

بنابراین گناه هر آن چیزی است که ذات انسان را از فعلیت یافتن به عنوان موجودی طبیعی دور می کند. بدین معنا انسان هم در این جهان، علت فاعلی است و هم علت قابل است؛ انتخاب خیر بیشتر بر کل نظم هستی موثر است و کل نظام هستی بر روی جلب خیر بیشتر برای انسان. بنابراین معیار فعل اخلاقی، مطابقت آن با واقعیت است و واقعیت، جعل خدا است، چرا که او خالق نظام علی است. در این



میان، انسان خواهان «مطلوبیت حداکثری واقعی»، خیر خود را در تبعیت از فرامین الهی می یابد. پس در ضمن اینکه کمال هر موجودی مختص به خودش است و کمال امری نسبی است، اما گام اول در جلب خیر بیشتر، خداباوری و التزام به واقع گرایی دینی است. بر این اساس، فعل خوب و خیر بیشتر در پرتو دین مشخص می شود نه خوب و بدی که انسان طلب می کند. لذا ایمان و التزام دینی، سازنده نیت انسان در انجام فعل اخلاقی است، چراکه همیشه مطلوبیت فعل با خواسته ها و امیال انسان ملازم نیستند. چه بسا افراد موحد بدون توجه به امر و نهی الهی بسیاری از اعمال به ظاهر خیر را انجام می دهند که در دستگاه دینی مطلوب نیست. بنابراین نیت مطابقت اعمال با واقع یا دین، اصلاح کننده عمل است. در این هنگام تزاممی بین چند فعل برای فرد وجود ندارد و بدون شک عمل را با نیت الهی و مطابق امر الهی را انجام می دهد. یعنی نیت تبعیت از فرمان الهی به عنوان جاعل خیر در جهان، همراه با انگیزه طلب خیر بیشتر، قبل از اراده انسان ها می نشیند. بدین سان دین زمانی نجات بخش است که توأم با التزام و تعهد فردی و درونی باشد.

بنابراین تنها با نگرش توحیدی امکان بهره وری بیشتر از حیات مادی و تکامل را برای انسان مختار و جویای خیر بیشتر، فراهم می سازد. همانطور که دوسل معتقد است التزام به اخلاق دینی به جهت اراده انسان راهی است به سوی صلح جهانی. تنها از این طریق عقل عملی می تواند به نمایندگی از جامعه همه حیات روی کره زمین، راهی را برای دور شدن از وضعیت کنونی جنگ دائمی، نابرابری فزاینده اقتصادی و اجتماعی و نابودی اکوسیستم های زمین، به سوی عصری جدید باز کند.

آثار واقع گرایی دینی در اخلاق در جوامع بشری

امروزه شاهد هستیم که میل به اخلاق گرایی در جوامع غیر دینی برای برقراری عدالت اجتماعی کمتر از جوامع دینی نیست. اما همان طور که بیان شد اگر موحدان جهان به تاثیر واقعی این آموزه ها ایمان نداشته باشند، ایمان به خدا و جعل الهی به

تنهایی ضمانتی برای سعادت فردی و اجتماعی ندارد. به بیانی روشن‌تر، خود مراقبتی مهم‌ترین نقشی است که اخلاق دینی را از اخلاق سکولار متمایز می‌کند. به گونه‌ای که فرد در هر شرایطی خود را ملزم به رعایت اخلاق می‌کند و حتی با نبود قوانین و تبعات منفی تخلف از قانون خود را ملزم به رعایت اخلاق می‌داند. پس نقش دین در الزام فردی است، نه در فهم خوب و بد. الزام از طریق میل فطری منفعت‌طلبی انسان، خیری که در نوع انتخاب انسان در جهان مادی به دست می‌آید و کاملاً موثر بر جهان خارج است. چنان‌که در این نظام توحیدی، ایمان به خیر حداکثری شهادت یا قصاص، آن را عملی اخلاقی معرفی می‌کند. چراکه علم شارع به خیر واقعی، ملاک واقعی خیر است؛ نه تصور خیر از سوی انسان. به همین جهت است که التزام به اخلاق که سازنده عمل انسان است، بدون باور به تاثیر واقعی دستورات دینی در طبیعت و زندگی مادی انسان، تحقق نمی‌یابد. لذا انسانی که این تاثیرات را درک کرد و پذیرفت، و در مقام عمل آن را تجربه کرد، با دانستن خیر و خوب واقعی هرگز به خیری که جامعه برای او تجویز می‌کند، گرایش پیدا نمی‌کند. بنابراین به روشنی می‌یابیم که یکی از مهمترین ثمرات باور به تاثیر عینی اخلاقی در زندگی، انسان‌ها را از سطحی‌نگری به دین به دیدگاهی جامع و عمیق از دین سوق می‌دهد. به طوریکه برای ساختن جهانی متعادل، التزام به اخلاق از اولویت برخوردار است.

بنابراین با شناخت انسان و ذات او و ضرورت وجود دین برای ایجاد تعادل در نظام هستی، می‌توان از وقوع بسیاری از شروری که بر اثر جهل به این عامل مهم در طبیعت حادث می‌شود، پیش‌گیری کرد تا همواره خیر بیشتر که مطلوب انسان است، حاصل گردد. در واقع هر عمل غیر اخلاقی، تعادل نظام هستی را به هم می‌زند. پس خیرات به سبب اینکه جعل الهی هستند، اثر تکوینی در عالم دارند و تخلف از آن اثرات منفی واقعی در عالم ماده دارد. بنابراین بدون اعتقاد و باور به وجود خدا و نظام تکاملی جهان و تاثیرات واقعی اخلاق در نظام علی جهان نمی‌توان افراد را به سوی خیر بیشتری که در دین‌داری است، ترغیب کرد. در نهایت؛ رعایت اصول



اخلاقی، به واسطه جعل الهی دارای تاثیر موجبیتی و واقعی در جهان است و همان-طور که طبیعت با قوه و فعل در جریان است، اخلاقیات که منشاء رفتارهای ارادی انسان است نیز به عنوان عواملی واقعی در این روند طبیعی موثر هستند. بنابراین با مبانی عقلی یقینی می توان ضرورت التزام به اخلاق دینی را ثابت کرد. بدین صورت انسان با توجه کردن به رفتارهای خود و تطبیق آن با خیر حداکثری به روند تکاملی جهان کمک می کند و از کارهایی که سیستم مادی جهان و حیات او را به مخاطره میندازد دوری می کند.

فرهنگی را در نظر بگیرید که مردم خوردن گوشت گاو را خطا می دانند. در این فرهنگ ممکن است حتی غذای کافی برای خوردن نداشته باشند. با این وجود نباید به گاوها تعرض شود. اگر تحقیق کنیم که به چه دلیل این افراد گوشت گاو مصرف نمی کنند مشخص می شود که به اعتقاد آنان ارواح انسانها پس از مرگ در بدن حیوانات به خصوص گاو حلول می کند. به طوریکه گاو ممکن است مادر بزرگ کسی باشد. اکنون آیا می توان گفت که ارزش های آنان با ارزش های ما متفاوتند؟ تفاوت در نظام های باور ما است. نه در ارزش های ما. ما نیز قبول داریم که نباید مادر بزرگ خود را بخوریم. اختلاف ما تنها درباره این مطلب است که آیا گاو، مادر بزرگ است؟ پس روشن است که ارزش های یک جامعه در اثر عوامل مختلف شکل می گیرد. باورهای یک جامعه بر چه مبنایی ساخته شده است. بنابراین اختلاف درباره ارزش ها کمتر از مقداری است که به نظر می رسد. چنان که اسکیموها که نوزادان سالم خود به ویژه دختران را می کشند. این ناشی از کمتر بودن عاطفه آنان به فرزند نیست بلکه شرایط سخت زندگی و کمی غذا و عدم قدرت بر تامین اطفال چنین اندیشه ای را برای آنان مجاز دانسته است (ریچلز، ۱۳۹۹، ص ۵۳).

بنابراین به سبب اینکه احکام اخلاقی جنبه توصیه ای ندارند و واقعیت عینی و وجودی در نظام هستی دارند، می توان دیدگاه های باطلی همچون توصیه گرایی را

مورد نقد قرار داد که بر اساس آن گزاره‌های اخلاقی افزون بر معنای واقعی یا توصیفی که ممکن است داشته باشند، عنصر توصیه‌ای در معنایشان دارند که به هیچ معادل واقعی قابل تقلیل نیست، بلکه برای توصیه یا هدایت اعمال به کار می‌رود (Hare, 1998, p.667). از دید توصیه‌گرایی، به دلیل اینکه معیارهای غایی اخلاقی تنها به انتخاب انسان بستگی دارد و تنها انسجام و هماهنگی میان گزاره‌ها به‌عنوان معیار صدق پذیرفته شده است، نمی‌توان مکتبی را بهتر از مکاتب دیگر دانست و بنابراین، وحدت‌گرایی اخلاقی مردود است. همچنین از آنجا که معیار ثابتی برای احکام اخلاقی وجود ندارد، حکم اخلاقی مطلق وجود نخواهد داشت.

در حالی که در واقع‌گرایی دینی اخلاق، دستورات اخلاقی بر اساس حکمت خداوند هستند به طوری که خیر حداکثری به تمام موجودات عالم تعلق بگیرد. چرا که خدا به عنوان خالق نظام علی معلولی جهان، خیر واقعی را می‌داند. اما مسیحیت و اکثر متکلمان وجود خدا و خیر بودن او را پیش فرض گرفته‌اند و تا کنون اثبات نشده است که آیا خدا به خوبی و خیر امر می‌کند یا خوب وابسته به امر الهی است؟ بنابراین بر اساس واقع‌گرایی مورد نظر ما، خیر و خوب، چیزی است که خدا بدان امر کرده است، حتی اگر ما آن را دارای خیر بیشتر ندانیم؛ نه اینکه خوبی‌ها با امر خدا خوب شوند. چرا که بیان شد که انسان خوب و بد را درک می‌کند و نیازی نیست تا خوب و بد با امر و نهی خدا خوب و بد شود. در این صورت انسان به دین از جهت اینکه خیر واقعی را به او معرفی کند نیاز دارد نه از جهت اینکه به او خوب و بد را معرفی کند! لذا خیر واقعی انسان‌ها از جمله موحدان ادیان در باور و تبعیت جامع از دستورات اخلاقی و دینی محقق می‌شود.

روشن است که با اثبات واقع‌گرایی در اخلاق دینی، می‌توان ادعا کرد که جوامع انسانی را می‌توان به سمت التزام به تبعیت از یک نظام اخلاقی واحد جهانی هدایت کرد. چرا که با اعتقاد به نسبی‌گرایی در اخلاق، نمی‌توان گفت که آداب و رسوم جوامع دیگر از نظر اخلاقی نازل تر از آداب و رسوم جوامع دیگر هستند.



بدین معنا که مثلاً جامعه‌ای که کشتن نوزاد را اخلاقی می‌داند را نمی‌توان محکوم کرد.

بدین ترتیب با گرایش به نسبی‌گرایی، فقط با توجه به معیارهای جامعه خود می‌توانیم اعمال درست و نادرست را تعیین کنیم. مثلاً اگر یکی از شهروندان آفریقای جنوبی می‌خواهد بداند که سیاست تبعیض نژادی درست است یا نه، باید پرسد که آیا این سیاست با نظام اخلاقی جامعه اش مطابق است یا نه؟ و اگر مطابق باشد حداقل به لحاظ اخلاقی جای نگرانی وجود ندارد. همچنین نسبی‌گرایی فرهنگی مانع از این است که ما از نقد نظام‌های جوامع دیگر منع شویم. در نهایت با این نگرش آیا اندیشه پیشرفت اخلاقی محل تردید است؟ چنان‌که در طول تاریخ غرب، جایگاه زنان در جامعه بسیار محدود بوده است. آنان از مالکیت شخصی، حق رای و مناصب سیاسی محروم بوده‌اند. اخیراً بسیاری از این محدودیت‌ها برطرف شده و بیشتر مردم این تغییرات را پیشرفت می‌دانند. اما اگر نسبی‌گرایی فرهنگی درست باشد، آیا به راستی می‌توان این تغییرات را پیشرفت دانست؟ با چه معیاری قضاوت کنیم که روش‌های جدید بهتر هستند؟ (ریچلز، ۱۳۹۹، ص ۴۹)

همان‌طور که دروغ‌گویی بد است. چون مضر به حال مردم است. به همین دلیل دروغ شنیدن مانند بی‌حرمتی شخصی است. به همین دلایل برای حیات جامعه قواعدی که صداقت به بار آورد، امری ضروری است، زیرا اگر نتوانیم بپذیریم که دیگران صادقانه سخن می‌گویند ارتباط با آنان غیرممکن خواهد بود و اگر ارتباط ممکن نباشد جامعه از بین می‌رود (ریچلز، ۱۳۹۹، ص ۸۱).

لیس در کتاب انسان‌گرایی اجتماعی، مدعی است که سکولارها و آنان که طرفدار آنانند، باید بپذیرند که گروه‌های دینی می‌توانند دارای دیدگاه‌هایی اساساً متفاوت از دیدگاه‌هایی که آنان دارند، باشند و بر عکس آن هم صادق است (Ibid, p.192). او حتی به مقایسه شریعت اسلام با فرهنگ استرالیا می‌پردازد و مدعی است

اگر با فرض نظام اخلاقی ای که داریم، شریعت اسلام را غیر اخلاقی بدانیم، مسلمانان نیز طبق مجموعه قوانین اخلاقی کشوری اسلامی می‌توانند قوانین و آداب و رسوم ما را نادرست بدانند (Ibid, p.169). از نظر او اینها اصول اخلاقی اجتماعی‌ای هستند که فقط در خصوص آنها می‌توانیم توافق داشته باشیم که با سایر فرهنگها در تخالفیم (Ibid, p.183). اینها اصول اخلاقی اجتماعی‌ای هستند که بخش توصیه‌ای علوم اجتماعی و رفتاری و اخلاقیات حاکم بر بخش توصیفی علوم اجتماعی و رفتاری را تشکیل می‌دهند.

بنابراین هر چند بشر رو به دین‌گریزی حرکت می‌کند اما هیچ‌گاه از اصول اخلاقی و تلاش برای درک حقیقت معیار فعل اخلاقی بی‌نیاز نبوده و چه بسا در جوامع و مکاتب دین ستیز مواضع اخلاق‌گرایانه از اهمیت بیشتری برخوردار است و حتی تاکید بیشتری بر ارزش‌های اخلاقی دارند. به همین جهت امروزه اخلاق به عنوان دانشی که می‌توان آن را جدای از دین مورد مطالعه قرار داد شناخته می‌شود. اما با وجود تمام توجهاتی که جریان‌های الحادی بر اخلاق و ملاک تعیین ارزش دارند، نمی‌توان معیار دقیقی برای سعادت انسان در این جوامع مشاهده کرد چرا که این ملاک‌ها به سمت ارزش‌های مادی و نسبی حرکت می‌کند و نمی‌تواند تکیه‌گاه محکمی برای تعیین ارزش‌مندی افعال اخلاقی ارائه دهد. به همین سبب می‌توان با اثبات مبانی واقعی در افعال اخلاقی، رابطه محکم آنها را با الزامات دینی نشان داد و از نسبی‌گرایی اخلاقی به سمت مطلق‌گرایی اخلاقی دینی پیش رفت. با اثبات پایه‌ای محکم و واقعی برای اخلاق و اینکه تنها عنصری که می‌توان افراد را به تبعیت اختیاری اخلاق مبتنی بر دین سوق داد، انگیزه و میل فطری منفعت‌طلبی او است. یعنی زمانی که انسان نفع حداکثری خود را در اجرای اصول دینی دانست، نه تنها جوامع به سوی دین‌گریزی متمایل نیستند بلکه انسان سلیم‌العقل با اشتیاق به سمت آن می‌شتابد. بر خلاف ادعای طبیعت‌گرایان عصر حاضر که تنها عامل موثر در جهان را ماده و تنها راه کشف آن را علم می‌دانند، پیشرفت علم نمی‌تواند رابطه



واقعی دین و اخلاق را از بین ببرد. زیرا که خالق ارزش‌های اخلاقی خداوند است و ارزش‌های اخلاقی وجودی واقعی و موثر در جهان دارند که بر وجود خدا دلالت دارند و اخلاق بدون اعتقاد به جعل ارزش‌های اخلاقی توسط خداوند و اعتقاد به نظام علی و معلولی جهان قدرت ایجاد انگیزه لازم در ترک گناه را ندارد. چرا که فرد اگر معتقد به جعل تکوینی گناه و آثار منفی آن در حیات جوامع پیدا نکند، خیر اعلی بودن آن را درک نخواهد کرد و بر اساس قیاس خود از خوب و بد افعال اخلاقی را تمیز می‌دهد. در حقیقت با نگرش توحیدی به اخلاق، گزاره «هر چه برای خود می‌پسندی، برای دیگران هم بیسند»، از نظر عملی تضمین بالایی پیدا می‌کند چرا که فرد موحد خیر بیشتر را در احکام جعل شده از سوی خدا می‌داند. لذا الزام جوامع بشری همواره قدرت لازم را در رفتار اخلاقی افراد اجتماع ندارد و به ضمانت قوی تری همچون «خیر بیشتر» نیاز دارد. بنابراین حسن و قبح عقلی باید به حسن و قبح شرعی متصل شود. در واقع فرد با وجودی دانستن اخلاقیات و وابستگی آنها به وجود خدا، آنها را وابسته به جعل الهی می‌داند و خود را موظف به رعایت آنها برای به دست آوردن منفعت بیشتر می‌داند. بر این اساس با ایمان به نظام اخلاقی الهی، همه دستورات الهی از جمله تکالیف جنبه عینی و واقعی پیدا می‌کند و فرد خود را موظف به تبعیت از دستورات الهی در جهت کسب خیر بیشتر می‌داند؛ زیرا احکام الهی در جهان منشا اثر هستند.

با اثبات وجودی بودن اصول اخلاقی، هر چند اخلاقیات شی نیستند اما به سبب مرتبط بودن با جهان خارج، دارای آثار واقعی هستند و جزئی ترین انتخاب‌های ارادی انسان در قالب رفتارهای اخلاقی نمود یافته و در روند علی طبیعت عمل تاثیر واقعی و عینی دارد. در نتیجه با اثبات تاثیر واقعی انتخاب‌های انسان در قالب مفاهیم اخلاقی خوب و بد، دین هم امری واقعی و ذات‌مند در روند طبیعت و حیات مادی انسان است. به‌طور کلی واقع‌گرایی با تبیین مبانی مابعدالطبیعی و معرفت‌شناختی

اخلاق، می‌تواند به واقع‌گرایی دینی منجر شود. لذا گمان اینکه اخلاق موضوع عقل عملی است، ادعایی باطل و اثبات‌ناپذیر است. در غیر این صورت نمی‌توان از دین به عنوان ابزاری در تحکیم اخلاق و برقراری عدالت اجتماعی بهره‌جست. چرا که اگر اخلاق مبنای واقعی نداشته باشد چگونه می‌تواند بر دین که خود نیازمند اثبات است، بنا شود؟ لذا «وجودی بودن خوب و بد» خود به عنوان طریقی روشن و مستقل در اثبات جاعل دین و اخلاق است. بدون اینکه اثبات خدا را هدف قرار داده باشیم.

نتیجه‌گیری

از آنجا که عقائد دینی در نهایت کارآمدی خود را در رفتار و عمل نمایان می‌کند و هدف دین چیزی جز اصلاح اخلاق نیست، هدف این پژوهش ایجاد نگرشی جامع به اخلاق به طوری که افراد بر اساس وظیفه و میل به تکامل فردی به سمت افعال و احکام اخلاقی دینی متمایل شوند. چرا که ایمان به تنهایی در جوامع دینی کفایت نمی‌کند و به ابزار قوی‌تر و موثرتری در ایجاد التزام اخلاقی نیاز دارد. در واقع باور افراد در حیطه نظری در مورد اخلاق و تاثیر آن در نظام کلی جهان نیاز به بازنگری دارد تا بتواند در اراده و انتخاب افراد تاثیرگذار باشد. چرا که دین‌داری تقلیدی قدرت الزام اخلاقی در برقراری عدالت در جهان را ندارد. هر چند نمی‌توان انتظار داشت که همه افراد با برهان عقلی به دین‌گرایی پیدا کنند اما التزام عقلی و فلسفی متفکران و عالمان دینی به مبانی واقعی اخلاق می‌تواند به عنوان الگویی عینی در سعادت جوامع راه‌گشا باشد. اکنون روشن است که چرا دین‌داری تا کنون موفقیت مورد انتظار را نسبت به جوامع غیر دینی در برقراری آرامش و عدالت در جوامع انسانی را کسب نکرده است. بدین ترتیب، در یک جامعه اخلاقی، همه انسانها از فرصت‌های برابر برای ارتقاء انسانیت خویش بهره‌مند می‌شوند.

در نهایت می‌توان نشان داد که دین نه تنها منافاتی با آزادی و اختیار انسان ندارد بلکه دین‌داری آزادی انسان را تضمین می‌کند و از طرفی واقعی بودن اخلاق



در نظام علی جهان مُهر تائیدی بر اختیار انسان است، در غیر این صورت جبر مطلق بر انسان حاکم بود. لذا چون اخلاق مستقیماً با علم و اختیار انسان مرتبط است، یافتن ملاک صدق و کذب گزاره‌های اخلاقی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به بیانی دیگر واقع‌گرایی در اخلاق انسان را به معیار واقعی ارزش در جهان رهنمون می‌شود تا انسان بتواند به خوب‌ترین انتخاب دست پیدا کند. بنابراین هر چند تک تک انتخاب‌های انسان‌ها در چرخه علیتی جهان موثر هستند اما انتخاب خوب، واحد است و آن چیزی جز مطابقت انتخاب ما با فرامین الهی نیست. چرا که این فرامین خیر حداکثری کل نظام آفرینش را تامین می‌کند. بدین‌سان اخلاق فردی گامی به سوی برقراری عدالت جهانی و حرکت به سمت نظام یکپارچه اخلاقی در ادیان توحیدی است. در حقیقت ایده‌آل‌های اخلاقی انسان متناسب با ذات و طبیعت اوست. اما تا ایمان به جعل الهی و تاثیر واقعی آن در عالم را پیدا نکند، ملتزم به عمل نمی‌گردد. یعنی می‌داند دروغ بد است اما تضمینی برای رعایت آن وجود ندارد.



فهرست منابع

۱. ابن سینا (بی تا ۲)، برهان شفا، ترجمه قوام صفری، تهران: فکر روز.
۲. ابن سینا (بی تا ۱)، نجات، تهران: دانشگاه تهران
۳. ارسطو (۱۳۹۹)، مابعدالطبیعه، ترجمه حسن لطفی، تهران: طرح نو.
۴. ریچلز، جیمز (۱۳۹۹)، عناصر فلسفه اخلاق، ترجمه محمود فتحعلی و علیرضا آل بویه، قم: موسسه بوستان کتاب.
۵. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۴۶)، شواهد الربوبیه، تصحیح سید جلال آشتیانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۶. محمدی منفرد (۱۴۰۰)، بهروز، واقع گرایی اخلاقی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۷. مک ناوتن، دیوید (۱۳۸۶)، بصیرت اخلاقی، ترجمه محمود فتحعلی، چاپ دوم. قم: موسسه پژوهشی امام خمینی.
8. Aristotle (1995), The Complete Work of Aristotle; edited by Jonathan Barnes, Two vols, Prinction University Press.
9. Aquinas, Thomas (1992). summa theologica, christian classics ethereal, 2nd ed, v. 7, thomsongale.
10. Dussel Enrique, 14 Tesis De Ética, Hacia La Esencia del pensamiento critico, P 2, Editorial Traotta, 1 er Edición, Buenos Aires 2016.
11. Ellis, Brian (2012). Social Humanism, A New Metaphysics, Routledge.
12. G. W. von Leibniz (1686), Discourse on metaphysics, University of Chicago.
13. Hare, Richard Mervyn (1998). "prescriptivism", In: Routledge Encyclopedia of Philosophy, v. 7, London, Routledge.



